



کودک ۳



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir

ISSN: 1606-9234

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی

ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی‌ویکم ♦ شماره‌ی پی‌در پی ۲۵۵ ♦ آذر ۱۴۰۳ ♦ ۳۲ صفحه



معلم و مربی عزیز، پدر و مادر مهربان

• مخاطبان اصلی مجله‌ی رشد کودک، غنچه‌های کوچک ما هستند که در ابتدای مسیر فراگیری مهارت خواندن قرار دارند. از همین رو، برای خواندن مطالب مجله و ارتباط دوسویه با نویسندگان و کارشناسان ما، به کمک و همراهی شما عزیزان نیاز دارند.

• در بخش‌هایی از مجله سؤالاتی از کودک پرسیده شده یا از او خواسته شده است فعالیت‌هایی را انجام دهد. برای پاسخ‌دادن به این پرسش‌ها و انجام‌دادن فعالیت‌ها و فرستادن آن‌ها به دفتر مجله، کودکان را یاری کنید. در مجله، اولین چیزی که توجه کودک دلبندمان را جلب می‌کند و در انتقال حس و محتوای متن نقش مهمی دارد، تصویر است.

• یکی از مراحل اولیه‌ی فرایند خواندن، تصویرخوانی است. در قصه‌های تصویری کودک می‌تواند قصه را از روی تصویرها تعریف کند و شما می‌توانید قصه‌ای را که تعریف می‌کند برایش بنویسید. قبل از خواندن متن، از کودک بخواهید تصویرها را خوب ببیند و در مورد آن‌ها حرف بزند. با این شیوه، در واقع او را به شنیدن و خواندن متن علاقه‌مند کرده‌اید. در نتیجه او با اشتیاق بیشتری متن را دنبال خواهد کرد.

به نام
خدای
بخشنده
و مهربان

اللهم
صل علی محمد
و آل محمد
و عجل
فرجه

رشد کودک



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

قیمت: ۱۳۵/۰۰۰ ریال

خانواده‌ی مجلات رشد
همه‌ی تلاش خود را کرده است تا این
مجله در دسترس عموم دانش‌آموزان
قرار گیرد و همه‌ی کودکان و نوجوانان
میهن عزیز اسلامی‌مان امکان تهیه‌ی
آن را داشته باشند.

تقویم آذر ۱۴۰۳

۷ آذر
روز نیروی دریایی

۱۱ آذر
شهادت میرزا کوچک خان

۱۵ آذر
شهادت حضرت فاطمه (س)

۲۵ آذر
وفات حضرت امام‌البینین (س)

۳۰ آذر
شب یلدا

زازاک پر درد سر / ۱

قصه‌درس / ۲

پیداکن و بنویس / ۱۰

شعر / ۱۱

منم منم تخم‌مرغ / ۱۴

محافظ آب‌های ایران / ۱۶

مرغ دریایی / ۱۸

چوکک / ۲۰

دستت را به توپ زن! / ۲۲

اهالی کرسی ننه‌فیروزه / ۲۴

شاید اتفاقی افتاده! / ۲۶

وقت چیه؟ / ۲۸

یک دوست خال‌خالی / ۳۰

رنگین کمان / ۳۲

رشد کودک • شماره‌ی ۳

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی
اجتماعی، فرهنگی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی‌ویکم • آذر ۱۴۰۳
شماره‌ی پی‌درپی ۲۵۵

• مدیرمسئول: محمد صالح مژدنی
• سردبیر: نفیسه نجفی قدسی
• مدیر داخلی: مریم سعیدخواه
• شورای برنامه‌ریزی: غلامرضا حیدری ابهری،
محمدعلی ارجمند، محمدرضا رشیدی
• کارشناس شعر: مریم اسلامی
• مدیر هنری: کوروش پارساژاد
• طراح گرافیک: احمد قائمی مهدوی
• ویراستار: کبری محمودی

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی،
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، شماره‌ی ۲۷۰

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۸

تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

و ۰۲۱-۷۷۶۳۳۲۰۸

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها،
نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار
مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۴۷۸

رایانامه: Koodak@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت افست

• تصویرگر جلد: عاطفه عبدالهی زاده
• تصویرگر پشت جلد: نرگس جوش

والدین
محترم و مربیان
عزیز! در تمام محتوای
تصویری مجله، قبل از خواندن
متن برای کودکان، اجازه بدهیم
آن‌ها بر اساس سیر تصویرها،
موضوع و ماجرای داستان
را حدس بزنند و یلغار
داستان را بیان کنند.



کتابال مجله‌ی رشد کودک:
@roshd_kodak
در پیام‌رسان شاد منتظر شما هستیم.



www.roshdmag.ir/u/318
ارتباط با مرکز بررسی آثار



https://foroosh.roshdmag.ir
وبگاه فروش و اشتراک مجلات رشد



nazar.roshdmag.ir
وبگاه نظرسنجی رشد کودک



یاور و یار هم
می‌ریم به اردو

به چه نیکو کو کو.
مهربون با هم

می‌ریم اردو دو دو،
کار و بازی زی زی،

زازاک پُر در دسر



بچه‌ها، با سنگ‌های رودخانه
و برگ و چوب یک شکل
بسازید.

خوابم می‌یاد، حال
ندارم درستش کنم!

آی سرم! آی چشمم!

بین چی درست کردم!

بچه‌ها می‌توانید با گل شکل ماهی،
کرم یا هر جانور دیگری را که این
اطراف می‌بینید، بسازید.

بچه‌ها اطراف و داخل رودخانه را خوب
نگاه کنید. نقاشی یکی از جانورهایی را که
می‌بینید، بکشید.



آره! اون وقت نه سردرد
می‌شدیم، نه خوابمون
می‌امد!

وای! کاش دیشب اون قدر
با زازاک بازی نکرده بودیم!





قصه‌های دارا و سما

بچه‌ها، دارا و سما برادر و خواهرند. آن‌ها و پدر و مادرشان با یک کوچولو دوست‌داشتنی و یک کتابچه‌ی اسرارآمیز زندگی می‌کنند. شما در هر شماره از مجله‌ی کودک می‌توانید قصه‌های دارا و سما را دنبال کنید.

این قصه پرمعنای تکرار
کلمه‌های هدف درس ۵ کتاب
فارسی نوشته شده است.

نانِ ابری



بچه‌ها با باد دنبال‌بازی می‌کردند.
یک ابر کوچولو آمد کنارشان.
سما پرسید: «چرا ناراحتی؟!»
ابر کوچولو گفت: «مادرم رفته جنگل
تا باران بیارد.»



دارا گفت: «به‌جای گریه، بیا بازی!»

باد گفت: «چی بازی؟»

سما گفت: «نانِ بازی؟»

ابر کوچولو نخودی خندید: «نان! نان! نانِ ابری!»

باد گفت: «نانِ ابری؟!»

ابر کوچولو گفت: «یک نان شبیه ابرها!»



بچه‌ها چرخ‌چرخ چرخیدند:

«نانوا می‌شویم، نان می‌پزیم، یک نانِ ابری

می‌پزیم.»

سما گفت: «ولی چطوری؟!»

رفتند پیش کتابچه. کتابچه ورق خورد.

رسید به صفحه‌ی نان: «آرد... آب... آتش...»

باد گفت: «نانواها! آماده!»





مرّبی گرامی! قصّه‌درس‌های کودک بر مبنای تکرار کلمه‌های هدف هر درس نوشته شده‌اند. شما می‌توانید برای تدریس هر درس به روش کل‌خوانی، از داستان‌های این قصّه‌درس‌ها استفاده کنید. پیشنهاد می‌شود، ابتدا از بچه‌ها بخواهیم با دنبال کردن تصویرها، ماجرای داستان را حدس بزنند. بعد، در چند نوبت، داستان را برای آن‌ها بخوانیم. در حین خواندن داستان، توجّه آن‌ها را به کلمه‌های هدف داستان جلب کنیم.



سما گفت: «آرد نداریم!»
باد هوهو کرد: «آرد با من!»
رفت و یک کاسه آرد آورد؛ آردِ ابری!
دارا گفت: «آب نداریم!»
ابر کوچولو گفت: «آب با من!»
بعد خودش را تکان‌تکان داد، باران بارید.
توی کاسه آب ریخت؛ آبِ ابری!



باد گفت: «آتش نداریم!»
یکهو یک صدایی از آسمان آمد. همه بالا را نگاه کردند.
یک ابر بزرگ آن بالا بالاها بود.
ابر کوچولو فریاد زد: «مادر! مادر!»
مادرِ ابر کوچولو گفت: «آتش هم با من!»
ابر کوچولو رفت بغل مادرش.
رعد و برق زد. یک آتش کوچک درست شد؛
آتشِ ابری!



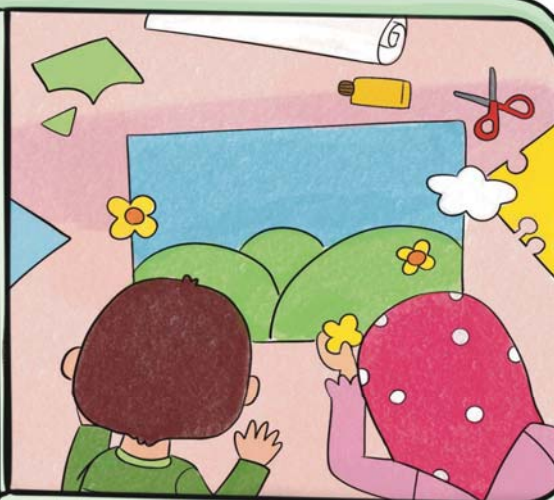
آردِ ابری با آبِ ابری خمیر شد؛ خمیرِ ابری!
خمیرِ ابری با آتشِ ابری نان شد؛ نانِ ابری!
بچه‌ها بالا و پایین پریدند. باد هوهو کرد.
ابر کوچولو پشتک زد. مادرِ ابر کوچولو لبخند زد.
همه با هم خواندند:
«نانوا شدیم، نان پختیم، یک نانِ ابری پختیم!»
بعد همه قه‌قه‌قه خندیدند و با هم بازی کردند.

این قصه پرمیثای تکرار
کلمه‌های هدف درس ۶ کتاب
فارسی نوشته شده است.

سرباز تیرانداز



امین دوستِ دارا بود.
دارا، سما و امین بازی می‌کردند.
امین داد زد: «من یک سرباز هستم.»
دارا گفت: «من تک‌تیرانداز هستم.»
سما گفت: «من هم ایران را می‌سازم.»
امین و دارا گفتند: «چه جوری؟»



سما کاغذهای رنگی را آورد. با کاغذ سبز
دشت ساخت. با کاغذ زرد گل ساخت. با
آبی، آسمان ساخت. با سفید هم ابر.
امین گفت: «چه خوب شد!»
دارا گفت: «خیلی!»



امین پاهایش را به هم کوبید و گفت:
«حالا من سرباز ایران هستم.»
دارا گفت: «من هم تک‌تیرانداز ایران
هستم.»
سما گفت: «پس دشمن چی؟»
امین گفت: «من سرباز دشمن نمی‌شوم.»
دارا گفت: «من تیرانداز دشمن نمی‌شوم.»



سما این ور را نگاه کرد. آن ور
را نگاه کرد. روی چوبلباسی
روسی سرمه‌ای انداخت.
امین گفت: «دشمن!»



دشمن دشت سبز را له کرد. گل‌های زرد
را پرپر کرد. آسمان آبی را خراب کرد.
دارا گفت: «نه!»
امین گفت: «من سرباز ایران هستم!»
دشمن به امین حمله کرد. امین محکم
ایستاد.
دارا به دشمن تیراندازی کرد:
بنگ... بنگ...



پارچه‌ی سرمه‌ای افتاد. دشمن شکست
خورد. دشت دوباره پر از گل‌های زرد
شد. آسمان آبی شد.
ابره‌های سفید آمدند.
بچه‌ها دوباره ایران را ساختند.

این قصه بر مبنای تکرار
کلمه‌های هدف درس ۷ کتاب
فارسی نوشته شده است.

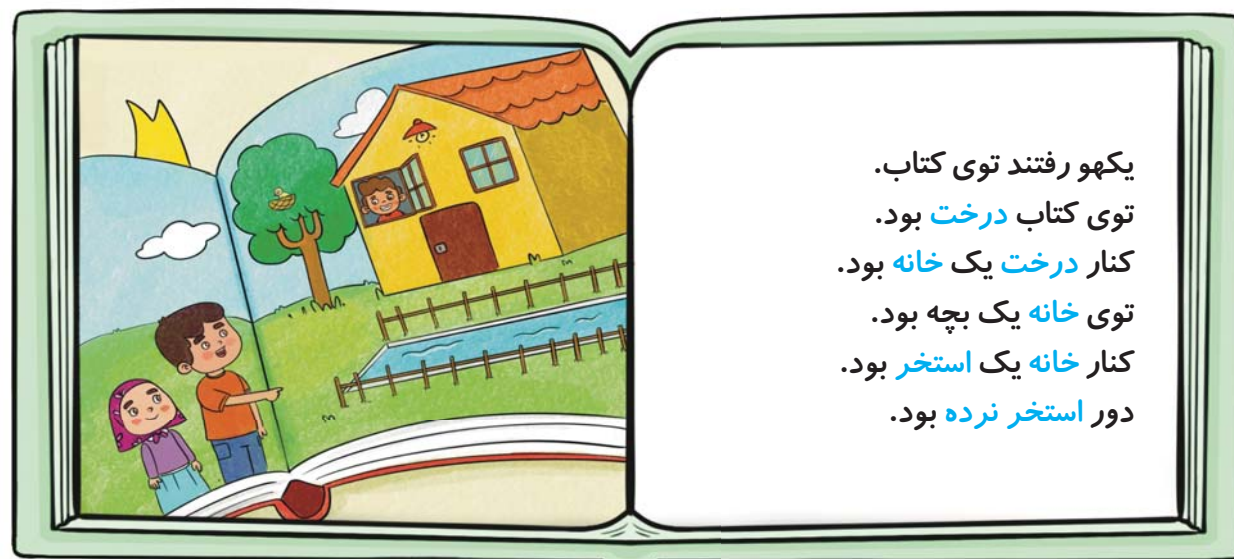
کتاب بازی



کتابچه گفت: «بچه‌ها بازی.»
سما پرسید: «چی بازی؟»
کتابچه گفت: «کتاب بازی.»
دارا دست زد و گفت: «هورا!»
تیلیک پیلیک، کتابچه بسته و باز شد.
بچه‌ها چشم‌هایشان را بستند.



یکهو رفتند توی کتاب.
توی کتاب درخت بود.
کنار درخت یک خانه بود.
توی خانه یک بچه بود.
کنار خانه یک استخر بود.
دور استخر نرده بود.



از آن دورها صدایی آمد. سما خوب گوش داد.
صدای باد بود. هوهو باد چرخید.
سقف خانه کجکی شد.
توی چشم‌های بچه اشک آمد.
هوهو باد چرخید. صدا خیلی بلند بود.
سما با دست گوش‌هایش را گرفت.
چشم‌هایش را تیز کرد. درخت تکان تکان خورد.
چیزی از بالای درخت افتاد کنار نرده.
چشم دارا به یک جوجه گنجشک افتاد.
جوجه کنار نرده بود.





سما گفت: «کاش دو تا دست دراز داشتم!»
چیلیک پیلیک کتابچه تکان خورد.
دست‌ها و انگشت‌های سما دراز شدند.
سما غش غش خندید.
با دست دراز سقف خانه را صاف کرد.
بچه‌ی توی خانه خندید.
چشم‌هایش برق زد.



سما رفت سراغ جوجه.
توی چشم‌های جوجه ترس بود.
جوجه به طرف استخر دوید.
دارا داد زد: آهای جوجه کوچولو، توی
استخر نیفتی!
سما خواست گنجشک را بردارد.
اما دست‌هایش زیادی دراز بودند.
سما گفت: «دارا کمک!» دارا دوید.
با انگشت جوجه را برداشت.
دارا جوجه را توی دست سما گذاشت.



سما جوجه را توی لانه گذاشت.
از روی شاخه‌ی درخت صدایی آمد.
بچه‌ها گوش دادند.
صدای مامان گنجشک بود.
جیک جیک جیک از بچه‌ها تشکر کرد.
نی‌نی کوچولو کتابچه را تکان داد.
سما و دارا از توی کتابچه بیرون پریدند.
نی‌نی کوچولو تندتند دست زد.
همه خندیدند.

این قصه پرمیثای تکرار
کلمه‌های هدف درس ۸ کتاب
فارسی نوشته شده است.

اردک ساکت



مادر بزرگِ دارا یک اردک داشت؛ یک
اردکِ قشنگ!
اردکِ مادر بزرگ با اردک‌های دیگر یک
فرق داشت. او خیلی بی سروصدا بود!
دارا اسمش را گذاشته بود: اردکِ ساکت!



هر وقت مادر بزرگ کنار اتاق می‌نشست
تا چای بخورد، اردکِ ساکت هم می‌آمد و
کنارش می‌نشست.
مادر بزرگ هی چای می‌خورد و هی
قربان صدقه‌ی اردک می‌رفت: «چرا ساکتی
اردکِ من؟! چرا کوآک کوآک نمی‌کنی برای
من؟!»
دارا هم گوش‌هایش را تیز می‌کرد تا صدای
اردک را بشنود، اما اردک، ساکت ساکت بود.



دارا دفتر نقاشی‌اش را آورد.
یک دریا کشید.
روی دریا یک قایق کشید.
کنار قایق یک اردک کشید.
بعد نقاشی‌اش را چسباند به دیوار اتاق.





دفعه‌ی بعد که مادر بزرگ داشت چای می‌خورد، اردک ساکت هم آمد توی اتاق. تا چشم اردک افتاد به دریا و قایق، دور اتاق چرخید. هی کواک کواک کرد و هی بالا و پایین پرید!



مادر بزرگ اردک را ناز کرد و گفت: «ای ناقلا! پس دلت برای دریا تنگ شده بود!» اردک هم سر و صدا راه انداخت و کواک کواک خودش را لوس کرد.



مادر بزرگ دارا را بوسید: «بیا اردک ساکت را ببریم پیش دریا!» دارا خندید. چشم‌هایش را تابه‌تا کرد. دور اتاق چرخید و ادای اردک را درآورد: «کواک کواک. کواک کواک.» اردک حالا دیگر ساکت نبود. خیلی سر و صدا می‌کرد!

فرزندم، تصویرهای زیر را ببین.
کلمه‌های آن‌ها را در کنار بادبادک‌ها پیدا کن.
حالا متن‌های زیر را بخوان.
کلمه‌ی مربوط به هر تصویر را در جای خالی بنویس.



باران

اتاق

آردک

سرباز

مادر بزرگ

باد

ایران

امین

پرچم

چای

تیرانداز

دارا

..... هوهو کرد: «آرد با من!»

رفت و یک کاسه آرد آورد؛ آرد ابری!

دارا گفت: «آب نداریم!»

ابرقوچولو گفت: «آب با من!»

بعد خودش را تکان تکان داد،..... بارید.

توی کاسه آب ریخت؛ آب ابری!

آرد ابری با آب ابری خمیر شد؛ خمیر ابری!

هر وقت کنار اتاق می نشست تا چای بخورد، اردک

ساکت هم می آمد و کنارش می نشست.

مادر بزرگ هی می خورد و هی قربان صدقه‌ی

اردک می رفت: «چرا ساکتی اردک من؟! چرا کواک کواک

نمی کنی برای من؟!»

دارا و سما و امین بازی می کردند. امین داد زد: «من یک

سرباز هستم.»

دارا گفت: «من تک هستم.»

سما گفت: «من هم ایران را می سازم.»

بعد از کامل شدن
متن‌ها، آن‌ها را
با صدای زیباترین
بخوان و برای مجله
بفرست.

تصویرگر: زهرا رشیدی

شعر

بوی خوش نان

♦ شقایق پای رنج

سر مشق امروز

نان بود و نانوا

آن را نوشتم

با خط زیبا

مامان خوبم

تا سفره را چید

بوی خوش نان

در خانه پیچید

نان نعمتی خوب

در این جهان است

در دفترم نان

در سفره نان است

چرخش سر از چپ

چرخش سر از راست

حرکات گردن

ایستاده در جاست

دست‌ها پشت سر

پنجه‌ها هم قلاب

یک کشش، عالی شد

چون پرید از سر خواب

مرتب‌ی عزیز می‌توانید از
شعر وقت ورزش برای
شروع با نشاط کلاس
درس استفاده کنید.

وقت ورزش

♦ مریم اسلامی

صبح شد وقت چیست؟

وقت ورزش کردن

حال خوش می‌خواهند

شانه‌ها و گردن

هر دو شانه بالا

هر دو شانه پایین

چند دفعه تکرار

می‌شود این تمرین



بیاباهم این شعرهای
زیبا را گوش کنیم.

رشد
کودک

آذر ۱۴۰۳

۱۱

یک بچه خرگوش

◆ زهره باقری

یک توپ هستم
اندازه‌ی مُشت
هم چشم دارم
هم دست و انگشت

هم پا و هم دُم
هم بینی و گوش
ترسی ندارد
این بچه خرگوش



بیاباهم این شعرهای
زیبا را گوش کنیم.



نصوبیرگر: زهرا رشیدی



جشن یلدا

◆ عفت زینلی

یلدا که آمد
دیس اناری
همراه آن بود

بالای کرسی
پهلوی آن دیس
ظرف لبو بود

ما دور کرسی
هم قصه گفتیم
هم شعر خواندیم

از سی آذر
تا اوّل دی
بیدار ماندیم

شعر



صبحانه‌ام کو

◆ زهرا عراقی

آقای نانوا
یک دوست دارد
گاهی برایش
نان می‌گذارد

آن دوست امروز
از دور آمد
با نوک به شیشه
تق تق زد

با بق بقو گفت
صبحانه‌ام کو؟
خندید نانوا
با دیدن او



مرئی گرامی
این شعرها با توجه به کلمه‌های
هدف در درس‌های آذرماه
کتاب فارسی سروده
شده‌اند.

دریا و قایقران

♦ مریم اسلامی



یک قایق چوبی
بر روی دریایم
با مرد قایقران
هر روز اینجایم

دریا به ما امروز
یک دانه ماهی داد
گفتم خدا را شکر
خوش حال شد صیّاد

بهترین سرباز

♦ شقایق پای رنج

سنگر گرفتم پشت دیوار
سرباز تیرانداز هستم
با این تفنگ آب‌پاشم
من بهترین سرباز هستم

تق تق تق شلیک کردم
زخمی نشد ماشین زردم
تیر تفنگم آبکی بود
با آن هدف را خیس کردم

آژیر ماشینم صدا داد
ترسیده انگار از تفنگم
بوسیدم او را، قول دادم
با دوستان خود نجنگم





هفته اول (روز هفتم) ▼



روز اول داخل تخم ▼



هفته ی سوم (روز بیست و یکم داخل تخم، روز اول بیرون تخم) ▼



هفته ی دوم (روز چهاردهم) ▼



هفته‌ی اول بیرون تخم (جوجه‌ی ۷ روزه) ▼



هفته‌ی دوم بیرون تخم (جوجه‌ی ۱۴ روزه) ▼



هفته‌ی چهارم بیرون تخم (جوجه‌ی ۲۸ روزه) ▼



ماه پنجم بیرون تخم ▼





والدین و مرئیان عزیز،

قبل از اینکه قصه‌های مجله را

برای کودکان بخوانیم:

- در مورد تصویر قصه با او گفت‌وگو کنیم.
- از او بخواهیم اسم و ماجرای قصه را حدس بزند و اگر می‌تواند از روی تصویر یک قصه بگوید.

هر قصه‌ای کودک بگوید، ارزشمند است.

تصویرگر: فاطمه خدابخشی

محبوبه دشتی

محافظ آب‌های ایران

مرغ دریایی سپید و زیبا روی عرشه‌ی یک کشتی نشست. به آنجا آمده بود تا کمی خستگی در کند. اما یک دفعه نگاهش به مردی خوش‌رو با لباس سفید افتاد. با خودش آهسته گفت: «یعنی او هم خسته است که روی عرشه‌ی کشتی آمده است؟»

مرد صدای مرغ دریایی را شنید. جلو رفت و گفت: «مرد ایرانی هیچ‌گاه خسته نمی‌شود مرغ زیبا.»

مرغ دریایی ابتدا خجالت کشید، اما وقتی مرد به او خرده‌نان تعارف کرد، خجالتش پرید.

چه مهربان بود این مرد! او که بود؟ مرغ دریایی این سؤال را از مرد سپیدپوش پرسید.

مرد گفت: «من محافظ آب‌های ایران هستم. آن ناوها را آن دورها می‌بینی؟»

مرغ دریایی به آن دورها نگاه کرد. هیچ ناوی جرئت نداشت یک ذره هم به آبهای ایران نزدیک شود.

مرغ دریایی از همان جا فهمید دریادار چقدر شجاع است!

دریادار گفت: «من و یارانم کشتی‌ها و ناوها را در آب‌ها هدایت می‌کنیم و آب‌های سرزمینم را از ورود دشمن حفظ می‌کنیم.»

نام من شهرام ایرانی است. نام تو چیست مرغ دریایی؟ مرغ دریایی گفت: اسم من پرواز است. بعد برای احترام، چند دور بالای سر دریادار پرواز کرد. دریادار هم از روی محبت برای او دست تکان داد. مرغ دریایی رفت. دریادار هم به اتاقک (کابین) برگشت.



بیاباهم این قصه را گوش کنیم.

دریادار شهرام ایرانی، فرماندهی شجاع و باهوش نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران است.



مرغ دریایی

والدین و مربیان عزیز؛

کودکان ما با اشتباه کردن و خراب کردن یاد می‌گیرند. هنگام ساخت کاردستی‌های مجله، به آن‌ها اجازه‌ی اشتباه کردن و خراب کردن بدهیم. هرچا که کودک از ما کمک خواست، به جای انجام کامل درخواست او، سعی کنیم انجام آن کار را برایش تسهیل کنیم. **هر سازه‌ای که کودک بسازد، ارزشمند است.**

عکس و اجرا
سبا داوری

چی لازم داریم؟

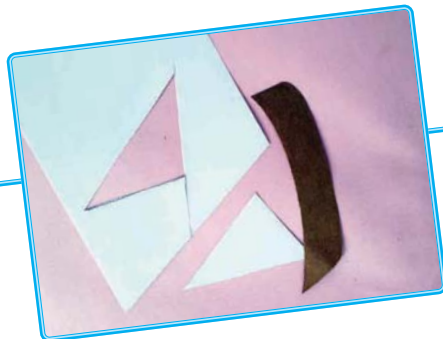
- مقوای آبی پررنگ • مقوای قهوه‌ای
- کاغذ رنگی آبی کم‌رنگ • کاغذ سفید
- مداد • چسب و قیچی.

گاهی دوست داریم نقاشی‌ها یا کاردستی‌هایمان حرکت داشته باشند؛ درست مثل بعضی از قصه‌های مصور (کارتون‌ها). بیا با هم کاردستی پرواز مرغ دریایی را بسازیم که در قصه‌ی «محافظ آب‌های ایران» با آن آشنا شدیم.

۱. چند خط موج‌دار روی کاغذ آبی بکش. خط‌ها را ببر تا چند نوار موج‌دار داشته باشی.



۳. روی مقوای قهوه‌ای یک قایق بکش. یک سه‌گوش (مثلث) هم روی کاغذ سفید بکش. قایق و سه‌گوش را ببر.



۲. نوارهای موج‌دار را روی مقوای آبی پررنگ بچسبان.



۴. مثلث را به گوشه‌ی قایق بچسبان. بعد به لبه‌های سمت چپ و راست قایق چسب بزن. دقت کن فقط به لبه‌ها چسب بزنی. قایق را روی موج‌ها وصل کن.





شعرهای خوب برای بچه‌های خوب

جلد دوم

سال چاپ: ۱۴۰۱

ناشر: کتابک

مؤلف: مصطفی سلطانیان

الهام رخشنده دوست

وای خدای من! کلی جشن و شادی
در راه است. کم کم داریم به شب
یلدا نزدیک می‌شویم!

من که منتظر شعرهای زیبای
مامان بزرگ و بابا بزرگ در مورد
شب یلدا هستم.

خودم هم یک شعر زیبا از کتاب
«شعرهای خوب برای بچه‌های
خوب» انتخاب کردم که امشب آن را
برای همه‌ی خانواده می‌خوانم.

شما هم این کتاب را تهیه کن و
شعرهای آن را برای شب یلدا تمرین
کن.

راستی دوستان: کتاب‌های دارای
نشان رشد را می‌توانید در این وبگاه
پیدا کنید:

samanketab.roshd.ir



۵. روی کاغذ
سفید یک پرنده
بکش و آن را
ببر.



۶. پرنده را به یک
نوار مقوایی (میله)
باریک بچسبان.



۷. حالا میله‌ی مقوایی را از وسط قایق رد
کن و پرنده را به کمک آن حرکت بده.

کاردستی پرواز مرغ دریایی شما آماده شد.





چو کک

چو کک، مرغ حق، خدا را صدا کرد:

حق..

حق..

حق..

فوف.. فوف..

فوف..

بید مجنون، خدا را صدا کرد:

۲

۱

جیر جیرک هم خدا را صدا کرد:

جیر جیر....

جیر جیر....

جیر جیر....

اینجا چقدر آرام است!

۴

۳



چو کک خواست آواز بخواند و خدا را صدا کند، اما....

خدایا

خدایا

خدایا

در این خانه هم خدا را صدا می‌زنند!



ای پروردگارم! همسایه‌ی بیمارم را شفا بده!

ای خدای مهربانم! چاه همسایه را پر از آب کن!

این بانورا می‌شناسم. او فاطمه زهرا (س) دختر پیامبر (ص) است.



چو کک تا نزدیک اذان صبح لب پنجره نشست.

چرا برای خودش دعا نمی‌کند!

عجیب است! ساعت‌هاست فقط برای دیگران دعا می‌کند!

بالاخره برای خودش هم دعا کرد!



خدایا! از تو می‌خواهم هر آنچه را دوست داری، من بتوانم انجام دهم.*

وای! چه دعای قشنگی!

راست می‌گویند که فاطمه سلام‌الله علیها با همه فرق دارد!



بیابا هم این قصه را گوش کنیم.

*منبع حدیث: دعای روز پنجشنبه‌ی حضرت زهرا (س) (بحار الانوار، ج ۹۰).

دستت را به ت



قیف به قیف

۱. تو و دوستت هر کدام یک مانع قیفی شکل در دست بگیرید.

۲. توپ را روی یکی از قیف‌ها بگذارید.

۳. حالا توپ را از قیف خودت به قیف دوستت منتقل کن.

۴. هم زمان با این کار باید روی یک خط راست راه بروی.

۵. مبادا به توپ دست بزنی!

اعظم لاریجانی

تصویرگر: نرگس جوشش

وپ نزن!



دو چوب و یک توپ

۱. با دوستت دو تا چوب بردارید.

۲. بنشینید، با کمک دو تا چوب، توپ را از زمین بردارید و بلند شوید.

۳. حالا با چوب حرکت کنید، بچرخید، بنشینید و بلند شوید.

۴. خیلی مواظب باشید که توپ سر نخورد و نیفتد!

تصویرگر: سید میثم موسوی

مونا سادات خضایی

اهالی کرسی ننه فیروزه



ننه فیروزه که تقوتوق عصایش را به زمین می‌کوبید و راه می‌رفت، گفت: «انارها به صف شوند و بپزند روی کرسی.»

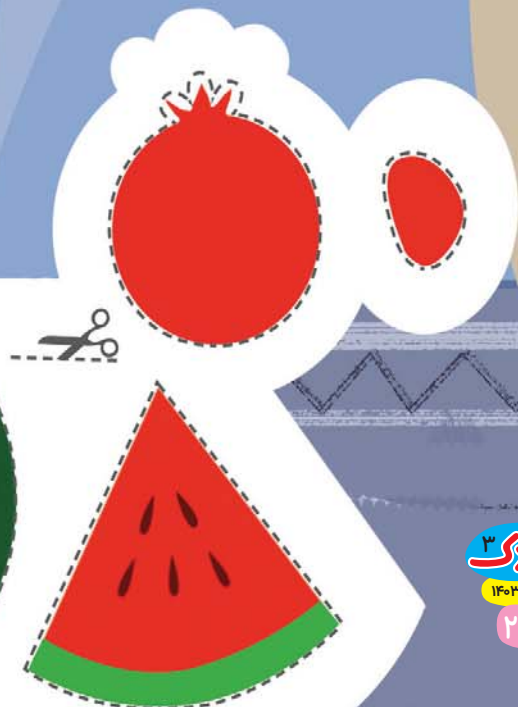
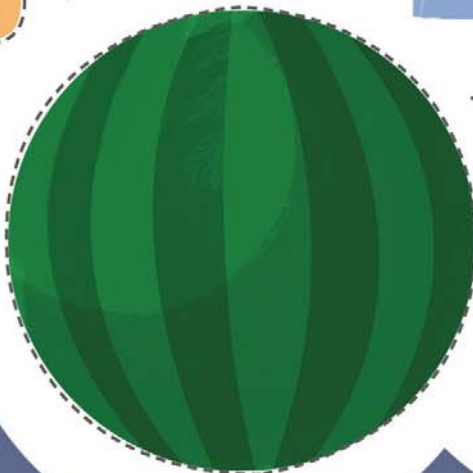
دانه‌انارها زدند زیر آواز: «صد دانه یاقوت دسته‌به‌دسته، با نظم و ترتیب یک جا نشسته ...»

هندوانه کنار اتاق نشسته بود و زیر چشمی به آن‌ها نگاه می‌کرد. با صدای کلفتی گفت: «ننه فیروزه، یک شب یلداست و یک هندوانه، بعد شما اول این دانه‌انارها را به صف کردی؟!»

ننه فیروزه گفت: «وای گل به سرم! ناراحت نشو ننه‌جون، اول و دوم نداره!»
دانه‌انارها داد زدند: «آقای هندوانه، قل بخور و بیا روی کرسی، که جای تو خیلی خیلی خالیه.»

آقای هندوانه اخم‌هایش را باز کرد و قل خورد. ظرف آجیل هم چیلک و چولوک جلو آمد و گفت: «تا ننه سرما نیامده، ما را بگذارید روی کرسی، که اصلاً حوصله‌ی سرما را نداریم!»

بچه‌ها این شکل‌ها را ببرید، مرتب کنید و روی کاغذ رنگی بچسبانید. چه تصویری درست شد؟



ننه فیروزه خندید و گفت: «چه حرف‌ها! یک شب یلداست و یک ننه سرما!»

ظرف آجیل که تمام پسته‌هایش تق و تق باز شدند، روی کرسی نشست. کرسی از خوراکی‌های رنگ به رنگ و خوش‌مزه پر شد.

یکهو دیلینگ صدای در بلند شد. کرسی در گوش کتاب حافظ پیچ کرد: «ای وای، مهمان!»

ننه فیروزه گفت: «یک شب یلداست و یک مهمانی.»

صدای خنده و احوال‌پرسی نوه‌ها و بچه‌ها در گوش اهالی کرسی شب یلدا پیچید.



شاید اتفاقی افتاده!

والدین و مربیان عزیز،
در قصه‌های تصویری مجله،
قبل از خواندن متن برای کودک، از او بخواهیم:

😊 تصویرها را نگاه کند.

😊 داستان را حدس بزند و بیان کند.

سپس داستان را برایش بخوانیم.

هر داستانی که کودک بگوید، ارزشمند است.

این فرایند نیروی تخیل، خلاقیت و مهارت بیان کودک را تقویت می‌کند.





وقت چیه؟

نمایش



بازیگران: قصه گو، سنجاب، موش کور،

خرگوش، سنجاب مادر

صحنه: جنگل



مهری ماهوتی

تصویرگر: زهرا رشیدی

موش کور: «مامانم می گه اگه حسابی بازی کنی، حسابی خسته می شی. اون وقت می تونی حسابی بخوابی. حالا بیا با هم بازی کنیم.»

سنجاب: «اما من ...»

قصه گو: «موش کور دست سنجاب را گرفت و او را دنبال خودش کشید.

موش کور: (در حال دویدن آواز می خواند): «پیر پیر، بدو بدو. من می دوم دنبال تو.»

قصه گو: یکی بود، یکی نبود. شب آرامی بود. نه قارقاری، نه قورقوری، فقط صدای آواز جغد می آمد.

(صدا: هو هو هو هو هو) سنجاب کوچولو روی شاخه نشسته بود. موش کور او را دید.

موش کور: «آهای سنجابی! این وقت شب، چرا نمی ری بخوابی!»

سنجاب: «راستش می خوام بخوابم، اما ...»



کودک

آخر ۱۳۰۳

۲۸

این تصویرها را ببر. به چوب بستنی بچسبان و نمایش را اجرا کن.



می‌خوابی. بیا این هویج‌ها مال تو.
بخور و برو. منم می‌رم بخوابم.
شب به‌خیر.

سنجاب: «اما من فقط فقط...»

قصه‌گو: «مادر سنجاب دوان دوان رسید.»
مادر سنجاب: «تو اینجایی سنجابی!
همه جا رو دنبال گشتم. نمی‌بینی
ماه توی آسمونه! الان نه وقت بازیه،
نه وقت خوردنه. فقط وقت شنیدن یه
قصه‌ی شیرینه که سنجاب کوچولوم
بخوابه و خواب‌های خوب ببینه.»
قصه‌گو: «مامان سنجاب، سنجاب کوچولو
را به لانه برد و شروع کرد به قصه‌گفتن.
من هم می‌روم که به قصه‌ی آن‌ها گوش
بدهم.»

سنجاب مادر: «یکی بود، یکی نبود. غیر
از خدا هیچ‌کس نبود...»

(همگی از صحنه بیرون می‌روند.)

قصه‌گو: «آن‌ها چند دور دنبال هم
دویدند. عاقبت سنجاب نفس نفس زنان
روی زمین افتاد.»

سنجاب: «ولم کن. خیلی خسته شدم.»
موش کور: «حالا دیگه می‌تونی حسابی
بخوابی. من رفتم. شب به‌خیر.»

سنجاب: «آخیش، خوب شد که رفت!»
قصه‌گو: «در همین وقت، خرگوش
خواب‌آلود از لانه‌اش بیرون آمد.»

خرگوش (چشم‌هایش را می‌مالد و خمیازه
می‌کشد): «اینجا چه خبره؟ این سر و
صداها برای چی؟ اینجا کیه؟»

قصه‌گو: «خرگوش نزدیک‌تر رفت.»
خرگوش: «تو هستی سنجابی! این وقت
شب چرا نمی‌ری بخوابی؟»

سنجاب: «راستش خیلی خوابم می‌یاد،
اما...»

خرگوش: «فهمیدم. یه دقیقه صبر کن،
الان برمی‌گردم.»

قصه‌گو: «سنجاب به لانه‌اش
رفت و با چند هویج درشت
برگشت.»

خرگوش: «مامانم می‌گه باید
همیشه خوب غذا بخوری. اگه
سیر باشی، اون وقت خوب

والدین و مربیان عزیز:

- 😊 اجرای نمایشنامه به کودک فرصت می‌دهد خود را ابراز کند.
- 😊 اجرای نمایشنامه مهارت گفت‌وگو را در کودک تقویت می‌کند.
- 😊 می‌توانیم در تهیه و ساخت وسایل لازم برای نمایش، نقش تسهیلگر را داشته باشیم.
- 😊 احتمال دارد کودکان، روی صحنه‌ی نمایش، برای یادآوری متن نمایشنامه و... به کمک ما نیاز داشته باشند! تنهایشان نگذاریم.

محبوبه دشتی

تصویرگر: سعیده تلخابی

قصه



یک دوست خال خالی

کفشدوزکی روی گلی نشسته بود. زنبوری آمد کنار او نشست. کمی شهد خورد. کمی صبر کرد. اما کفشدوزک نگفت می‌آیی با من دوست بشوی یا نه!

زنبور به کفشدوزک گفت: «دوست نمی‌خواهی؟»

کفشدوزک یک کم به زنبور نگاه کرد و گفت: «می‌خواهم، اما من قرمزم، تو زردی. من بیزبیز می‌کنم، تو ویز ویز. من عسل نمی‌دهم، تو می‌دهی.»

زنبور به کفشدوزک نزدیک شد. دستش را انداخت دور گردن کفشدوزک و گفت: «اگر این‌طوری که تو می‌گویی باشد، هیچ کس نمی‌تواند با هیچ کس دوست بشود! برای دوستی چیزهای

رشد
کودک

آذر ۱۳۰۳

۳۰





بیاباهم این قصه ی
زیبا را گوش کنیم.

خیلی مهم‌تری از رنگ و صدا هست. مثلاً
من و تو هر دو حشره هستیم. هر دو با
هم روی یک گل نشسته‌ایم. تازه قاتی شدن
صدای بیزبیز و ویزویز بال‌هایمان توی هوا
خیلی قشنگ می‌شود.»

کفشدوزک کمی فکر کرد. زنبور راست می‌گفت.
کفشدوزک زنبور را به یک پرواز دوتایی
دعوت کرد. بیزبیز ویزویز قشنگ‌ترین
صدای آن روز دشت شد.

رنگین کمان

از طرف شما



باران رحمتی کلاس اول

به صفحه‌ی رنگین کمان خوش آمدی. این صفحه مخصوص آثار شما است. می‌توانی نقاشی یا کاردستی‌ات را برای ما بفرستی، تا ما آن‌ها را به دوستانت نشان دهیم.



ساناز تیموری کلاس اول



فاطمه بامه کلاس اول



مهسا احمدی کلاس اول



هنا عبدالمکی کلاس اول



هلنا انوری کلاس اول



نفس پرنلو کلاس اول

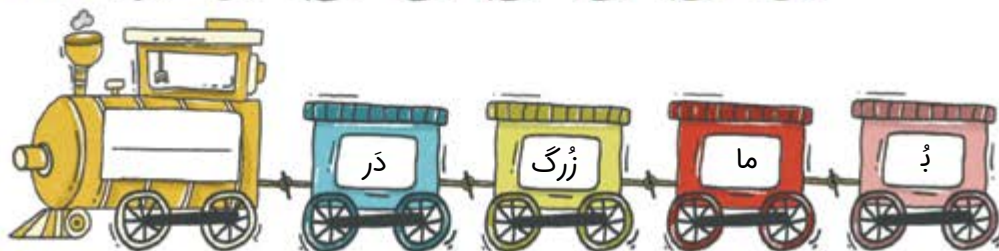
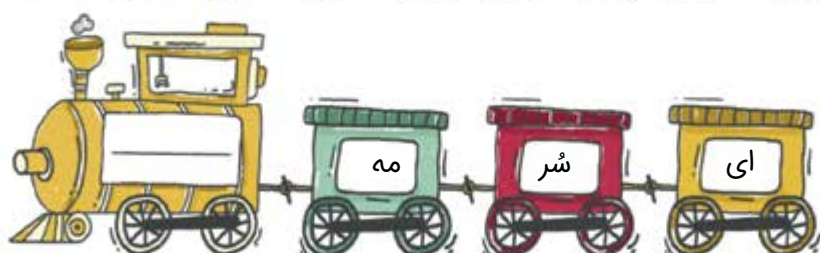
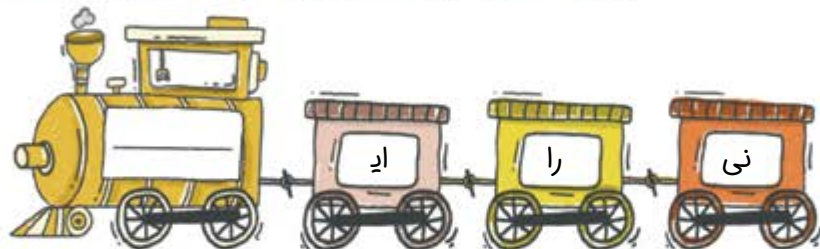
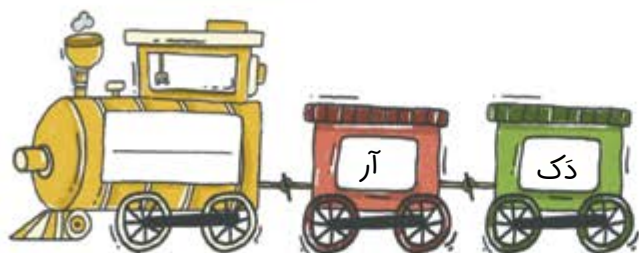


نمایشگاه مجازی مرکز
بررسی آثار

واگن‌های قطار جابه‌جا شده و کلمه‌ها به هم ریخته است!
کلمات را درست کن و جلوی هر قطار بنویس.

طراح: فاطمه شاه‌محمدی

تصویرگر: ستاره محمدی



دوشنبه:
مسئول نظافت و
مرتب کردن کلاس.
گروه مهتاب

